

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال سی و سوم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۱۷، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۲۸۳-۲۵۹

تحول تصویر مغولها در تاریخ نگاری عثمانی؛ از دشمنان ویرانگر تا مشروعیت بخشان سیاسی^۱ نسرین محمدی^۲، آسیه حسینی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۳

چکیده

مغولها به عنوان یکی از امپراتوری‌های بزرگ تاریخ، نقش چشمگیری در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاورمیانه و آسیای صغیر ایفا کردند. این مقاله به بررسی و ارزیابی چگونگی تصویرسازی و تحلیل مغولها در تاریخ نگاری عثمانی پرداخته است. در افسانه‌های مربوط به تأسیس امپراتوری عثمانی و آثار مورخان سلجوقیان آناتولی و عثمانی‌ها، مغولها عمدتاً به عنوان دشمنان و ویرانگران معرفی شده‌اند. با این حال، در تاریخ‌های جهانی و چند سلسله‌ای، حکمرانان مغول از شهرت خوبی برخوردار بودند و گاه به عنوان تجدیدکنندگان دین و حتی ادغام‌شده در شجره‌نامه عثمانی‌ها مورد تحسین قرار گرفته‌اند. این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که چرا و چگونه نگرش مورخان عثمانی نسبت به مغولها در طول زمان تغییر کرده است. پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می‌کند که این تغییر نگرش، ناشی از ترکیب عوامل مختلفی از جمله مواجهه با صفویان و تأثیر تاریخ نگاری فارسی بوده و به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به سلسله عثمانی مورد استفاده قرار گرفته است. این پژوهش با استفاده از روش تاریخی تحلیلی نگاشته شد و همچنین نویسندگان، به نقش تأثیرگذار تاریخ نگاری فارسی، به ویژه در زمینه سلجوقیان روم و ایلخانان مغول، در تحولات فکری و فرهنگی عثمانی‌ها پرداخته و تلاش دارند تا به طور جامع تر تأثیرات این تاریخ نگاری را در دوران عثمانی بررسی کنند. به ویژه تأثیر ادیبان و فرهیختگان ایرانی که الگوهای فکری خود را به تاریخ نگاری عثمانی تزریق کردند و نقش مهمی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2025.48390.1754

۲. دانشجوی دکتری، تاریخ اسلام، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

n.mohammadi1993@ut.ac.ir

۳. دانش آموز خسته دکتری، تاریخ انقلاب اسلامی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران:

Asiye.hosseini@gmail.com

در شکل‌گیری این امپراتوری داشتند. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که تعامل عثمانی‌ها با میراث مغول و تاریخ‌نگاری فارسی، تأثیرهای مهمی بر مشروعیت و ساختار حکومت عثمانی داشته است.

کلیدواژه‌ها: مغول‌ها، تاریخ‌نگاری عثمانی، سلجوقیان روم، ایلخانان مغول، تاریخ‌نگاری فارسی، امپراتوری عثمانی، مشروعیت سیاسی.

مقدمه

مغول‌ها به‌عنوان یکی از نیروهای نظامی و سیاسی تأثیرگذار و قدرتمند در تاریخ جهان اسلام، نقش مهمی در تحولات سرزمین‌های اسلامی ایفا کردند. پس از یورش‌های ویرانگر مغول‌ها در قرن سیزدهم و تسلط آنان بر بخش‌های وسیعی از ایران و آناتولی، این سرزمین‌ها با یک نظم جدید سیاسی و اجتماعی روبه‌رو شدند.

از جمله امپراتوری‌هایی که به‌ناچار در این نظم جدید قرار گرفتند، سلسله نوپای عثمانی بود که در تعامل با مغول‌ها و سپس با استفاده از فضای سیاسی ناشی از فروپاشی قدرت ایلخانیان توانست به یکی از بازیگران مهم جهان اسلام تبدیل شود. با این وجود، تاریخ‌نگاری عثمانی‌ها درباره مغول‌ها به نحوی پیچیده و چندلایه شکل گرفته است. در حالی که مغول‌ها در دوره‌های نخستین به‌عنوان دشمنانی ویرانگر معرفی شده‌اند، در برخی از تاریخ‌های عثمانی از حاکمان مغول به‌عنوان تجدیدکنندگان دین و حتی مشروعیت‌بخش سیاسی نام برده شده است. این تناقض در روایت‌ها پرسش‌هایی را درباره چگونگی بازنمایی مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی مطرح می‌کند.

در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، مورخان عثمانی در تلاش برای ایجاد روایتی از مشروعیت و هویت برای امپراتوری خود، به بازنگری در نقش مغول‌ها در تاریخ خود پرداختند. این تاریخ‌نگاری نه تنها تحت تأثیر سیاست‌های داخلی و خارجی عثمانی‌ها بود، بلکه نفوذ گسترده تاریخ‌نگاری فارسی و سنت‌های سلجوقی و ایلخانی نیز در آن مشهود است. به تدریج، تصویری پیچیده و چندوجهی از مغول‌ها در آثار مورخان عثمانی به وجود آمد که از دشمنی و ویرانی به سمت مشروعیت‌بخشی و تجدید حیات دینی تحول یافت. مغول‌ها، به‌ویژه تحت فرماندهی چنگیزخان و جانشینان او، نه تنها سرزمین‌های وسیعی از آسیا و اروپا را فتح کردند، بلکه تأثیری عمیق و ماندگار بر فرهنگ‌ها، دولت‌ها و ساختارهای اجتماعی این مناطق برجای گذاشتند. ورود مغول‌ها به جهان اسلام در قرن سیزدهم، تأسیس ایلخانان در ایران و حملات پی‌درپی آن‌ها به آناتولی، از مهم‌ترین وقایع تاریخی این دوره محسوب می‌شود که امپراتوری نوپای عثمانی را نیز به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار داد. در حالی که عثمانی‌ها تا نیمه

اول قرن چهاردهم مجبور به تسلیم در برابر قدرت مغول‌ها شدند، مورخان عثمانی در آثار خود به‌ندرت به این تسلیم اشاره کرده‌اند.

این سکوت تاریخی یا کم‌رنگ جلوه‌دادن نقش مغول‌ها در اوایل شکل‌گیری امپراتوری عثمانی، یک جنبه پیچیده و بحث‌برانگیز در تاریخ‌نگاری آن دوره به شمار می‌آید. در واقع، نحوه بازنمایی مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی‌ها به‌مرور زمان تغییر و تحول یافته است. در مراحل اولیه، مورخان عثمانی، تحت تأثیر خاطرات تلخ از حملات مغول و ویرانی‌هایی که آنان بر جهان اسلام تحمیل کرده بودند، معمولاً از مغول‌ها به‌عنوان دشمنان ویرانگر یاد می‌کردند. این تصویر عمدتاً از روایات سلجوقیان آناتولی و تاریخ‌نگاری فارسی نشئت می‌گرفت. با این حال، در قرن پانزدهم و شانزدهم، هنگامی که عثمانی‌ها به قدرتی بزرگ و جهانی تبدیل شدند و نیاز به مشروعیت سیاسی و دینی بیشتری داشتند، نگرش آنان نسبت به مغول‌ها نیز تغییر کرد.

برخی از مورخان عثمانی شروع به بازنگری در نقش مغول‌ها کردند و آنان را نه به‌عنوان دشمنان ویرانگر، بلکه به‌عنوان حاکمانی که به تقویت و گسترش دین اسلام کمک کرده بودند، توصیف کردند. این تحول در بازنمایی مغول‌ها بخشی از تلاش گسترده‌تر عثمانی‌ها برای مشروعیت‌بخشیدن به حکومت خود در برابر صفویان و دیگر رقبای منطقه‌ای بود.

نکته جالب توجه این است که در این تغییر نگرش، تاریخ‌نگاری عثمانی تحت تأثیر مستقیم تاریخ‌نگاری فارسی، به‌ویژه آثار سلجوقیان روم و ایلخانان مغول قرار گرفت. همان‌طور که سلجوقیان و ایلخانان مغول در تاریخ‌نگاری خود به‌گونه‌ای مشروعیت‌طلبانه به تعامل با قدرت‌های دینی و سیاسی منطقه پرداخته بودند، عثمانی‌ها نیز از این الگوها بهره‌برداری کردند. به تدریج، مغول‌ها در برخی آثار به‌عنوان متحدان دینی و سیاسی عثمانی‌ها معرفی شدند و حتی در مواردی به‌عنوان «تجدیدکنندگان دین» توصیف شدند.

در این پژوهش، به بررسی این تحول در تاریخ‌نگاری عثمانی پرداخته خواهد شد. پرسش اصلی این است که چرا و چگونه مورخان عثمانی مغول‌ها را از دشمنانی ویرانگر به حاکمانی مشروع و متحدان دینی تبدیل کردند. همچنین این مطالعه بررسی خواهد کرد که تأثیرات تاریخ‌نگاری فارسی، صفویان و نیاز به مشروعیت سیاسی چگونه در این بازنمایی مغول‌ها نقش داشته‌اند.

این پژوهش با بررسی سه نوع روایت درباره مغول‌ها در منابع عثمانی، از افسانه‌های تأسیس عثمانی تا تاریخ‌های چند سلسله‌ای و جهانی، به دنبال کشف و تحلیل چگونگی تغییر این نگرش‌ها و ارتباط آن با تحولات سیاسی و فرهنگی امپراتوری عثمانی است. نتیجه این

مطالعه می‌تواند به درک عمیق‌تری از نقش مغول‌ها در تاریخ عثمانی و تأثیرات متقابل تاریخ‌نگاری سلجوقی، ایلخانی و عثمانی بر یکدیگر کمک کند. همچنین، این تحقیق روشن می‌کند که چگونه تاریخ‌نگاری به‌عنوان یک ابزار سیاسی در خدمت مشروعیت‌بخشی به امپراتوری‌ها قرار می‌گیرد و روایت‌های تاریخی تحت تأثیر ضرورت‌های سیاسی و فرهنگی زمان خود قرار می‌گیرند.

پیشینه پژوهش

اگرچه پژوهش‌های کمی به این موضوع پرداخته‌اند، بررسی موضوعاتی چون اقتدار، مشروعیت و تاریخ‌نگاری عثمانی همچنان مورد غفلت قرار گرفته است. در مطالعات تاریخ عثمانی، بیشتر تمرکز بر اسناد آرشیوی و بازسازی وقایع تاریخی بوده، درحالی‌که روایت‌های تاریخ‌نگاری کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. با این حال، برخی پژوهش‌های پیش‌گام در این زمینه آغاز شده‌اند و زمینه را برای تحقیقات گسترده‌تر فراهم کرده‌اند.

در پیشینه پژوهش می‌توان به این مورد اشاره کرد: کرنل فلیشر^۱ در آثار مصطفی عالی روایت مهمی در مورد مغول‌ها و چنگیزخان ذکر کرده است که به بررسی تأثیرات مغول‌ها بر تاریخ‌نگاری عثمانی و روابط آن‌ها با چنگیزخان می‌پردازد. این روایت تأکید دارد که چگونه مغول‌ها به‌ویژه در دوران اولیه امپراتوری عثمانی، به‌عنوان قدرت‌های خارجی و تهدیدهای ویرانگر در تاریخ‌نگاری عثمانی نمایش داده شده‌اند. درحالی‌که پژوهش حاضر به تحلیلی که برداشت‌های عثمانیان از مغول‌ها در گذر زمان به وجود آمده و تأثیر آن بر مشروعیت سیاسی آن‌ها می‌پردازد که نشان‌دهنده تغییراتی در نگرش‌های تاریخی و رویکردهای فرهنگی در طول زمان است.

باربارا فلمینگ^۲ در آثار خود به رابطه تبارشناسی میان سلسله‌های عثمانی و چنگیزخان اشاره کرده است که بیشتر بر ارتباطات سیاسی و اجتماعی میان دو طرف تمرکز دارد. این پژوهش نشان می‌دهد که چطور سلسله عثمانی تلاش کرده است تا مشروعیت خود را از طریق پیوندهای تبارشناسی با چنگیزخان و مغول‌ها تقویت کند. در مقابل، پژوهش حاضر به تحلیلی می‌پردازد که تصویر مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی داشته است. این تحقیق بررسی می‌کند که چگونه مورخان عثمانی از مغول‌ها که در ابتدا به‌عنوان دشمنان ویرانگر شناخته می‌شدند، به تدریج به‌عنوان منابع مشروعیت و قدرت سیاسی در تاریخ‌نگاری عثمانی مورد بازنمایی قرار

1. Cornell H. Fleischer, *Bureaucrat and Intellectual in the Ottoman Empire: The Historian Mustafa Ali (1541-1600)* (Princeton: Princeton University Press, 1986).

2. Barbara Flemming, "Political Genealogies in the Sixteenth Century", *Osmanlı Araştırmaları*, 7-8 (1988), pp. 123-37

گرفتند.

این تفاوت در رویکردها نشان می‌دهد که پژوهش حاضر به دنبال فهم تحولی است که در برداشت‌های تاریخی از مغول‌ها در دوران عثمانی به وقوع پیوسته است، درحالی‌که کار فلمینگ باربارا بیشتر بر پایه روابط تبارشناسی و پیوندهای سیاسی میان مغول‌ها و عثمانیان تأکید دارد. این تغییر تأکید می‌کند که پژوهش حاضر متمرکز بر تحول تصویر مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی است و آن را از دیگر مطالعات موجود، مانند مطالعه فلمینگ، متمایز می‌کند.

اخیراً، باقی تزجان^۱ چگونگی توصیف مغول‌ها توسط منابع عثمانی قرن پانزدهم را بررسی کرد و دیدگاه جدیدی را پیشنهاد داده است. با وجود اهمیت و ارزشی که پژوهش‌های مختلف در زمینه تاریخ‌نگاری عثمانی در دوره‌های اولیه دارند، تاکنون کمتر توجهی به تحول تصویر مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی و نقش آن در شکل‌گیری و تثبیت مشروعیت سیاسی این امپراتوری صورت گرفته است.

بیشتر آثار موجود به تحلیل‌های سطحی و کلی از دیدگاه‌های عثمانی‌ها نسبت به مغول‌ها پرداخته‌اند، بدون آن که به عمق و پیچیدگی‌های فرایند تغییر نگرش‌ها نسبت به مغول‌ها و تأثیرات آن بر مشروعیت سیاسی و تاریخی عثمانیان پرداخته شود. در واقع، نیاز به پژوهشی جامع و دقیق‌تر در این زمینه احساس می‌شود تا بتوان ابعاد مختلف تحول تصویر مغول‌ها از دشمنان ویرانگر به مشروعیت‌بخشان سیاسی را بررسی و تحلیل کرد.

بازنمایی مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی: تحولات روایی و مشروعیت‌طلبی سیاسی پس از ورود مغول‌ها به جهان اسلام در قرن سیزدهم و تسلط بر ایران، عراق و آناتولی، عثمانی‌ها از جمله سلسله‌های مسلمانی بودند که تا نیمه اول قرن چهاردهم به ایلخانان تسلیم شدند (Togan, 1981:324). با این وجود، تعداد کمی از مورخان عثمانی به این تسلیم اشاره می‌کنند. این ممکن است نشان دهد که آن‌ها احساس می‌کردند که توصیف مغول‌ها دشوار است. این مطالعه بررسی خواهد کرد که چگونه مورخان عثمانی که شروع به نوشتن تواریخ خود در اوایل قرن پانزدهم کردند، به طور گذشته‌نگر مغول‌ها و حاکمان آن‌ها را توصیف و ارزیابی کردند. این پرسش از آن جهت ارزشمند است که آگاهی و مشروعیت تاریخی عثمانی‌ها را آشکار می‌کند.

مطالعه روایات تاریخ‌نگاری اولیه عثمانی همیشه دشوار است: سبک و نگارش منابع روایی

1. Baki Tezcan, "The Memory of the Mongols in Early Ottoman Historiography", in H. Erdem Çıpa and Emine Fetvacı eds., *Writing History at the Ottoman Court: Editing the Past, Fashioning the Future* (Bloomington: Indiana University Press, 2013), pp. 23-38.

یکسان نیست، زیرا آن‌ها از منابع مختلف اصلی (اغلب مفقود) تشکیل شده‌اند که گاهی اوقات با یکدیگر در تضاد هستند. موضوع ما هم همین مشکل را دارد. برای انجام درست تحقیقات خود، باید منابع مرتبط با مغول را به سه نوع طبقه‌بندی کنیم. مورخان عثمانی در سه بخش از تاریخ خود از مغولان یاد کرده‌اند و از آنجایی که این نوع گفتمان درباره مغول‌ها ویژگی‌های متفاوتی دارد، این نوشتار به‌طور جداگانه به بررسی آن‌ها می‌پردازد.

نخست، مغول‌های تاریخ اولیه عثمانی، به‌ویژه روایت نیمه‌افسانه‌ای از تأسیس دولت عثمانی وجود دارد که دوره سلطنت سلیمان شاه، ارطغرل و عثمان غازی را پوشش می‌دهد؛ ثانیاً، بخشی درباره سلسله‌های مغول در تاریخ جهانی، چند سلسله‌ای وجود دارد. برخی از مورخان عثمانی دوره را از پیدایش تا سلسله عثمانی از طریق تاریخ انبیا و سایر سلسله‌ها پوشش دادند. این نوع تاریخ‌نگاری معمولاً توسط محققان مدرن «تاریخ جهانی» نامیده می‌شود؛ به عنوان مثال، *اسکندرنامه احمدی*، *بهبه تواریخ شکرالله* و *تاریخ نیشانجی* به عنوان تاریخ‌های جهانی طبقه‌بندی می‌شوند.

نوعی وقایع‌نگاری چند سلسله‌ای بدون درج روایت پیدایش نیز نوشته شد؛ به عنوان مثال، *تاریخ یازجی اوغلو علی سلجوق* شامل تاریخ ترکان اوغوز، سلسله سلجوقی، غازان خان و امارات آناتولی است؛ ثالثاً گزارش‌های مربوط به رابطه دینی و نسب‌شناختی با مغول‌ها را بررسی می‌کنیم. معمولاً می‌توانیم این گزارش‌ها را در قسمت‌های مقدماتی تواریخ یا به‌طور گذرا پیدا کنیم.

قبل از صحبت درباره تاریخ‌نگاری در دوره امپراتوری عثمانی، آشنایی با آثاری که قبلاً در آناتولی در این زمینه نوشته شده بود مفید است؛ زیرا امپراتوری عثمانی بر میراث و دانش دولت‌های ترک پیشین بنا شد و مشاهده می‌شود که در تاریخ‌نگاری فارسی نیز مانند هر زمینه‌ای از این دانش بهره برده است. باین‌حال در زمان سلجوقیان آناتولی که قبل از عثمانی‌ها در آناتولی حکومت می‌کردند، آثار زیادی نوشته شد که بیشتر آن‌ها به زبان فارسی بود و ارزش تاریخی مهمی داشت و تنها قطعات بسیار کوچک یا نسخه‌های اصلاح‌شده باقی مانده است (Babinger, 1992:4) در این صورت تمرکز ما بیشتر بر توصیف مغول‌ها در این روایت خواهد بود.

مغول‌ها در تاریخ‌نگاری ابن‌بی‌بی

هرچند، عواملی چند موجب رونق تاریخ‌نگاری در دوره ایلخانان شد که از آن جمله می‌توان، علاقه‌مندی مغول و سلاطین آن قوم به بقای ذکر و تخلید نام، وقوع حوادث بزرگ و حدوث

وقایع مهم (برچیده‌شدن حکومت خوارزمشاهیان، فتح قلاع اسماعیلیه، انقراض خلافت عباسی، ضعف و زوال حکومت سلجوقیان آناتولی و...) همچنین فضل خاندان‌های رشیدی و جوینی را نام برد (مرتضوی، ۱۳۹۲: ۲۱۶-۲۱۴).

باتوجه‌به شرایط به وجودآمده، علما و اندیشمندان این مذهب، درصدد ریشه‌یابی و پیداکردن عوامل سقوط خلافت و همچنین تسکین‌دادن به جامعه اهل سنت، به‌دنبال آن حادثه بزرگ برآمدند. همین مسئله خود باعث به‌وجودآمدن موجی از تاریخ‌نگاری شد که در سرتاسر حکومت ایلخانان ادامه داشت. متن *ابن‌بی‌بی* نه‌تنها نزدیک‌ترین اثر تاریخی به وقایع و افراد آن دوره است، بلکه منسجم‌ترین و قابل فهم‌ترین منبع اطلاعاتی است. بااین‌حال، متن *ابن‌بی‌بی* به‌تنهایی دیدگاه جامعی از آناتولی تحت حکومت مغول ارائه نمی‌دهد.

بسیاری از سکوت‌ها و شکاف‌های تاریخ را می‌توان تا حدی با استفاده از منابع متنوع برطرف کرد که مهم‌ترین آن‌ها تاریخ‌های فارسی است که توسط عظاملک جوینی و رشیدالدین در دوره ایلخانی تهیه شده است. علاوه‌بر این، لازم است متن *ابن‌بی‌بی* را در شرایط تاریخی و سیاسی آن تاحدامکان زمینه‌سازی کرد (Yıldız, 2006: 496). زمینه ایلخانی تولید تاریخ‌نگاری خصوصاً *ابن‌بی‌بی*، اثری که در آستانه سقوط برادران جوینی نوشته شده است، اغلب مورد توجه مورخان قرار گرفته است. بااین‌حال، انتخاب و سازماندهی اطلاعات توسط نویسنده به‌شدت تحت‌تأثیر شرایط تاریخی و زمینه‌های ایدئولوژیکی سلجوقی و ایلخانی قرار گرفت (Ibid: 497).

روابط سلاطین سلجوقی روم با مغولان را نیز در کتاب *ابن‌بی‌بی* می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول که براساس دوستی و احترام متقابل حاکم بود در فاصله زمانی سال‌های (۶۴۱-۶۲۲) واقع و دوره دوم که آغاز ایللی‌شدن و ازبین‌رفتن استقلال حکومت سلاجقه روم بود از سال ۶۴۰ و بعد از نبرد کوسه داغ آغاز شد. همین احترام متقابلی که در قالب اعزام رسولان بین مغولان و سلاطین سلاجقه روم (علاءالدین کیقباد) برقرار بود (همان: ۲۰۲).

نشان از قدرت این حکومت در آن دوران دارد. همچنین روابطی که سلاطین سلجوقی روم با امرا و وزرای خود داشتند، دارای فرازونشیب‌های زیادی بود؛ برای مثال زمانی که حکومت سلاجقه روم تحت سلطه مغولان قرار نگرفته بود، ما کمتر شاهد شورش و قیام ازسوی امرای نظامی یا وزرا بودیم و اگر شورش هم صورت می‌گرفت، توسط سلاطین سلجوقی سرکوب می‌شد. از معدود شورش‌های صورت‌گرفته تا قبل از حمله مغول در آناتولی که *ابن‌بی‌بی* آن را در کتاب خود آورده است، شورش دزدار(کوتوال) علائیه بود که در زمان سلطان علاءالدین کیقباد صورت گرفت و *ابن‌بی‌بی* در این باره می‌گوید: «در این میانه ناگاه از علائیه مکتوبی

رسید که اگر سلطان عالم به‌زودی رکاب رنجه نفرماید، عنان حکم علائیه از دست بندگان سلطنت خواهد رفت دزدار که تن او در دار اولی‌تر به کفران گرایید و خواهد که قلعه را به قبروسیان سپارد سلطان از این سخنان متحیر و متفکر شد و فرمود که من بی‌مایه را بر گزینه و بر صدور و ازکیا سرور و کیا گردانم و او چنین غدیری که آن را هیچ عذری نباشد اندیشد از جمله عجایب است، در حال باید با چند نفر از خواص به جانب قلعه سوار شد و بعد از سه روز به علائیه پیوست» (ابن‌بی‌بی، ۱۳۵۰: ۱۸۱).

این شورش با به قتل رسیدن دزدار و هم‌دستان او سرکوب شد. نکته‌ی جالبی که در این سخن ابن‌بی‌بی نهفته است این است که زمانی دزدار علائیه قیام کرد، سلطان کی‌قباد مشغول جنگ با جلال‌الدین خوارزمشاه بود و در آن هنگام در ارزنه‌الروم اقامت داشت، باتوجه‌به فاصله‌ی طولانی علائیه و ارزنه‌الروم و رسیدن سلطان کی‌قباد به آن منطقه در عرض سه‌روز نشان از امنیت و آبادی راه‌ها در آن دوران می‌دهد، اما روابط سلاطین سلجوقی با امرا و وزرای خود بعد از حمله‌ی مغول دگرگون می‌شود و این ناشی از کم‌شدن قدرت سلاطین سلجوقی و قدرت‌گرفتن وزرا و امرای نظامی است که بیشتر تحت سلطه‌ی حکام مغول بودند.

مثال بارز در این زمینه، معین‌الدین پروانه است، قدرت او به چنان درجه‌ای رسید که حتی در عزل و نصب سلاطین سلجوقی دخالت می‌کرد. معین‌الدین که در زمان رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم (۶۶۳-۶۶۴) اداره‌ی امور سلجوقیان روم را در دست داشت، راه مخالفت با سلطان قلیچ ارسلان را در پیش گرفت و او را با هم‌دستی مغولان به قتل رساند و پسرش غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۶۸۲-۶۶۳) را به‌جای او نشانده. هرچند که ابن‌بی‌بی مقصر و بانی اصلی قتل قلیچ ارسلان را مغولان معرفی می‌کند، هم‌دستی معین‌الدین را انکار نمی‌کند (همان: ۳۰۳-۳۰۱).

ابن‌بی‌بی به تشریح نحوه‌ی ورود مغولان به عرصه‌ی سیاسی آناتولی، سازوکارهای اداری آنان و تأثیر این تغییرات بر وضعیت درباریان و دیوان‌سالاران سلجوقی می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های گزارش ابن‌بی‌بی، اشاره به نظام دوگانه‌ی حکمرانی مغولان در آناتولی است. او نشان می‌دهد که مغولان از یک سو، فرماندهان نظامی خود را برای کنترل منطقه اعزام کردند و از سوی دیگر، دیوان‌سالاران محلی سلجوقی را در امور کشورداری حفظ نمودند. این مدل حکمرانی مشابه همان چیزی است که در چین تحت حاکمیت دودمان یوان مشاهده شده است.

ابن‌بی‌بی در توصیف مغولان، گاه‌نگاهی تحسین‌آمیز و گاه‌نگاهی انتقادی دارد. از یک سو، او قدرت و توانایی سازمان‌دهی مغولان را می‌ستاید و از سوی دیگر، به سرکوب‌های آنان و

شورش‌هایی که علیه حکومت آنان رخ می‌دهد اشاره می‌کند. در روایت‌های او، مغولان اغلب به‌عنوان نیرویی اجتناب‌ناپذیر و مسلط بر صحنه سیاست آناتولی توصیف می‌شوند. او بارها از سیاست‌های ایلخانان در مدیریت مناطق تحت سلطه سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه حکمرانان سلجوقی مجبور به اطاعت از فرمان‌های ایلخانیان بودند. در برخی موارد، ابن‌بی‌بی به نقش مثبت مغولان در برقراری نظم اشاره دارد، اما هم‌زمان از رفتارهای خشونت‌آمیز و سیاست‌های سخت‌گیرانه آنان نیز انتقاد می‌کند (همان: ۳۰۴).

همچنین، برای احیای اقتدار روبه‌زوال سلطنت سلجوقی که در تاریخ/ابن‌بی‌بی دیده می‌شود و نمایش سلطان سلجوقی به‌عنوان پدر شاه اسلام برای حفظ نظم در جامعه مسلمانان ضروری است. شاید بخشی از تلاش برادران جوینی برای استیفای اصول اسلامی در اداره قلمرو ایلخانیان بوده است. همان‌طور که چارلز ملویل گفته است، من استدلال می‌کنم که فعالیت‌های حمایتی جوینی‌ها بخشی از یک سیاست آگاهانه برای اسلامی‌کردن ایلخانان در آستانه گرویدن نخبگان آن به اسلام بود، دوره‌ای که طی آن اعمال و گفتمان‌های فرهنگی و مذهبی رقابتی درگیری شدید در جریان بود.

از این رو، راه‌اندازی تاریخ/ابن‌بی‌بی را باید بخشی از تلاش‌های برادران جوینی در ترویج دیدگاه‌ها و نهادهای اسلامی در ایلخانان دانست و تأکید مجدد ابن‌بی‌بی بر مشروعیت سیاسی سلجوقیان در داخل ایلخانان بخشی از این تلاش برای حفظ و ارتقای نهادهای سیاسی اسلامی در داخل قلمرو بود. ابن‌بی‌بی با نشان دادن حامی و برادر حامی خود به‌عنوان مدیران مسلمان ایدئال و بی‌عیب و نقصی که به دنبال نظم بخشیدن به حکومت براساس اختیارات الهی خلقت بودند، همچنین سعی می‌کند از حامی و برادر خود در برابر نکوهش‌های بدخواهان‌شان دفاع کند (Melville, 2001: 77).

در این میان، بازنمایی مغولان در کتاب/ابن‌بی‌بی، ترکیبی از تحسین قدرت نظامی و سازمان‌دهی آن‌ها از یک سو و نقد رفتارهای خشونت‌آمیز و سرکوب‌گرانه از سوی دیگر است. ابن‌بی‌بی به‌عنوان یک مورخ دیوانی، نه تنها به گزارش واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره پرداخته، بلکه بادقت و واقع‌گرایی، ابعاد مختلف حکومت مغولان را به تصویر کشیده است. مغولان در نگاه او هم به‌عنوان حاکمانی قدرتمند که قادر به برقرارکردن نظم و امنیت هستند و هم به‌عنوان نیرویی بی‌رحم که با سرکوب مخالفان خود به حفظ قدرت می‌پردازند، بازنمایی می‌شوند (ابن‌بی‌بی، ۱۳۵۰: ۳۰۵).

مغول‌ها در تاریخ‌نگاری اولیه عثمانی

در روایت‌های اولیه‌ای که درباره تأسیس دولت عثمانی شکل گرفت، مغولان دو نقش اصلی داشتند: ویرانگر جهان اسلام و دشمن سلجوقیان و عثمانیان.

۱. مغول‌ها به عنوان ویرانگر

بسیاری از مورخان عثمانی، روایت‌های تاریخی خود درباره سلسله عثمانی را با توصیف ظلم و ویرانی‌های مغولان آغاز کرده‌اند. آنان از هجوم هولاکوخان به غرب آسیا، سقوط خلافت عباسی و اعدام خلیفه به عنوان نقطه‌ای تاریک در تاریخ اسلامی یاد کرده‌اند. در این روایت‌ها، چنگیزخان نیز به عنوان عامل تخریب گسترده معرفی شده است. گفته می‌شود که او شهر بلخ را ویران کرد، حاکمان سلجوقی را از مناطق تحت سلطه‌شان بیرون راند و سپس درگذشت.

مورخان عثمانی همچنین بر این باور بودند که پس از چنگیزخان، جانشینانش قلمرو عباسیان را تصرف کردند و سراسر جهان اسلام را گرفتار آشوب و بحران کردند. در این چارچوب، سلطان علاءالدین از سلسله سلجوقیان ناچار شد از ایران گریخته و به آناتولی پناه ببرد. همچنین، روایت شده که سلیمان‌شاه، یکی از نیاکان عثمانیان، تحت فشار مغولان مجبور شد از ماهان (شهری در ایران) به آناتولی عقب‌نشینی کند.

باین حال، این روایت‌ها کاملاً منطبق بر واقعیت‌های تاریخی نیستند. در واقع، سلجوقیان پیش از حملات مغولان، در قرن یازدهم، به غرب آسیا مهاجرت کرده بودند و سقوط آن‌ها در قرن سیزدهم نمی‌توانست نتیجه مستقیم فتوحات مغولان باشد. باین حال، بسیاری از مورخان عثمانی، از جمله اروچ بیگ^۱، قره‌مانی^۲ و شکرالله^۳ و دیگران... (Şükullâh, no. 3059, f. 158b;) (Karamânî, Ayasofya 3204, f.1b; Oruç beg, a20). وجود چنین توصیفاتی نشان می‌دهد که مورخان عثمانی، مغولان را به عنوان دشمن اصلی مسلمانان و تهدیدی برای حاکمیت سلجوقیان و عثمانیان اولیه معرفی کرده‌اند.

۱. «در آن زمان در بغداد، خلیفه عباسی از خاندان عباسیان، معتصم بالله بود. او خلیفه را کشت و خلافت عباسیان را برانداخت و دولت سلجوقیان را از سرزمین خود اخراج کرد و دنیا را به آشوب و هرج و مرج کشاند».

۲. «مغولان از سوی مشرق به سرزمین‌های اسلامی هجوم بردند و با کشتار و تخریب‌های فراوان شهرها را فتح کردند. این حملات، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌ها را در تاریخ اسلام به وجود آورد. مغولان با ورود به سرزمین‌های اسلامی، سلطنت‌ها و دولت‌های قدرتمند را از میان بردند و خلافت عباسی را به پایان رساندند».

۳. «حکایت باشد که مغولان به بغداد آمدند و خلافت عباسی را نابود کردند، مردم را به قتل رساندند و بسیاری از اموال و دارایی‌ها را به غارت بردند. پس از آن بسیاری از زمین‌های اسلامی را به تصرف درآوردند و با خود فساد و خرابی را به همراه آوردند. در این میان، قدرت‌های اسلامی که تا پیش از آن در صلح و ثبات بودند، دچار تزلزل و نابودی شدند».

۲. نبرد با مغول‌ها

در دوران شکل‌گیری دولت عثمانی، دو نبرد مهم میان عثمانیان و مغول‌ها رخ داد که در روایت‌های تاریخی اهمیت ویژه‌ای دارند. یکی از این نبردها مربوط به زمانی است که ارطغرل، پس از درگذشت پدرش، به همراه قبیله‌اش در نواحی آناتولی سرگردان بود. در این دوره، او با جنگی میان علاءالدین کیقباد، سلطان سلجوقی روم و مغولان مواجه شد؛ نبردی که سرنوشت آناتولی را تحت تأثیر قرار می‌داد. در این درگیری، سپاه علاءالدین در آستانه شکست قرار داشت و مغولان برتری چشمگیری یافته بودند.

در این شرایط، برخی از همراهان ارطغرل پیشنهاد دادند که به نفع مغولان وارد نبرد شوند و از این طریق جایگاه خود را در معادلات قدرت مستحکم کنند، اما ارطغرل، با درایت و آینده‌نگری، تصمیم گرفت در کنار سلطان سلجوقی بجنگد و علیه مغولان وارد میدان شود (بیاتی، ۱۳۳۱: ۱۳). همچنین نسخه بزرگ‌شده بعدی توسط نشری وجود دارد. نشری نقل می‌کند:

«سلطان علاءالدین اول قصد داشت با چند دشمن نبرد کند. آن‌ها (ارطغرل و یارانش) آمدند و تصادفاً با نبرد علاءالدین و تاتارها روبه‌رو شدند. تاتارها به سلطان علاءالدین حمله کردند و تقریباً او را شکست دادند. ارطغرل چند صد همراه شجاع داشت. گفت: ای رفقا، ما با یک نبرد مواجه شده ایم. شمشیر را بردارید. یک مرد نباید مانند یک زن از آن غافل شود. می‌دانید، ما باید به یکی از آن‌ها کمک کنیم. آیا به برنده کمک خواهیم کرد یا به بازنده؟» آن‌ها [همراهان ارطغرل] گفتند: کمک به بازنده دشوار است. ما یک مشت مرد هستیم. شاید بهتر باشد به برنده کمک کنیم.» ارطغرل گفت: «این یک پاسخ شجاعانه نیست. باید به بازنده کمک کرد» (Neşri, 1955: 65).

ارطغرل طرف علاءالدین را گرفت و در نهایت تاتارها را شکست دادند. پس از این نبرد، علاءالدین بسیار خرسند شد و به ارطغرل پرچم و جامه پاداش داد. نبرد دوم پیروزی عثمانی و علاءالدین بر مغولان بود. علاءالدین با مغولان پیمان صلح بست، اما آن‌ها پیمان‌شکنی کردند بر مسلمانان یورش بردند. علاءالدین و ارطغرل سپس به مغولان حمله کردند و آن‌ها را شکست دادند. به نظر می‌رسد که این نبرد دوم در میان مورخان عثمانی بیشتر از جنگ اول محبوبیت داشته است. بسیاری از مورخان عثمانی این روایت را با تفاوت‌های جزئی تکرار کردند. این نقل‌قول از شکرالله است:

«ناگهان خبر می‌رسد که تاتار دوباره قیام کرد و صلح را به هم زد و منطقه

مسلمانان را غارت کرد. سلطان چون این خبر را شنید، فکر کرد که باید مسلمانان را از شر ظالم رها کند. به زودی ارطغرل را احضار کرد و جامه و لشکری شایسته به او داد و او را به قلعه فرستاد. علاءالدین خود نزد تاتار رفت. گفته می‌شود که سلطان علاءالدین در این لشکرکشی به لشکریان دستور داد تا با بیضه‌های تاتار چادری بسازند و این کار انجام شد. سلطان در شکست شر ظالم دست داشت. ارطغرل برای نابودی کفار تلاش کرد» (Şükrullâh, *Behcet*, f. 159a).

در این دو نبرد، عثمانی‌ها و سلجوقیان با هم مغول‌ها را شکست دادند (tezcan, 2013:29)^۲ می‌توان گفت که هیچ‌یک از این جنگ‌ها مستقیماً مبتنی بر واقعیت تاریخی نبوده است، زیرا هیچ نویسنده معاصری مانند *ابن‌بی‌بی* چنین چیزی را ذکر نکرده است. اگرچه طغان سعی کرد این روایت در اوایل تاریخ عثمانی را با واقعیات تطبیق دهد، به نظر می‌رسد که حدس و گمان باشد (Togan, 1981:324). به رسمیت شناختن حاکمیت مغول توسط سلجوقیان اغلب در تواریخ عثمانی نقل نشده است و به رسمیت شناختن عثمانی‌ها هرگز ذکر نشده است.

هرچند سند موجود در منشآت سلاطین حاکی از آن است که عثمان غازی به غازان‌خان خراج پرداخت، اگرچه این سند ممکن است جعلی بوده باشد (Ahmedi, 1264:55). این منابع با بی‌توجهی به حاکمیت مغول، پیروزی‌هایی را علیه مغولان ایجاد کردند که ممکن است به تصویر عثمانی‌ها به‌عنوان غازی ایدئال کمک کند.

مورخان عثمانی چگونه مغول‌ها را در تاریخ جهانی و سلسله‌ای خود توصیف کردند؟ قدیمی‌ترین تاریخ‌نگاری عثمانی، *اسکندرنامه احمدی*، تاریخ جهانی نوشته شده به زبان ترکی، شامل بخش مستقلی درباره مغول‌ها براساس آثار جوینی و رشیدالدین مورخان ایلخانی است. اگرچه *اسکندرنامه* در ابتدا به‌عنوان «عاشقانه اسکندر» نوشته شده بود، می‌توان آن را به‌عنوان نوعی تاریخ جهانی، از جمله بخش‌هایی از خلفای راشدین، سلسله اموی، خاندان عباسی، سلسله مغول و سلسله عثمانی، طبقه‌بندی کرد. در واقع احمدی اولین فرمانروایان مغول از جمله چنگیزخان را به ویرانگر اسلام متهم کرد.

۱. ناگاه خبر رسید که تاتار باز یاغی شد و عهد بشکست و ولایت اهل اسلام را غارت کرد، چون خبر سمع سلطان رسید واجب دید که مسلمان را از شر ظالم خلاص کند در حال ارطغرل را حاضر کرد و خلعت پوشایند و دیگر لشکر داد و سر قلعه گماشت و خود به‌سوی تاتار شد، گویند که سلطان علاءالدین در آن سفر از پوست خایه تاتار سایوانی فرمود کردند سلطان به دفع شر ظالم مشغول شد و ارطغرل به قمع و قهر و قتل کافر جد نمود.

۲. تزجان نبرد دوم را موشکافی کرد و با تفسیر دقیق تری نشان داد که روایت‌های عاشق پاشازاده از این نبرد ممکن است به احساس مغول دوستی منجر شود.

درواقع، اسکندرنامه حاوی اطلاعات عجیبی در مورد حاکمان مغول است که رشیدالدین و جوینی آن را نقل نکرده‌اند؛ به عنوان مثال، اولین فرمانروایان مغول به عنوان گیخاتو به تصویر کشیده شده است. جانشینی حاکمان تصادفی است، اولجایتو خان به عنوان زن به تصویر کشیده شده است محمد که در منابع دیگر نیامده به عنوان یکی از حاکمان ذکر شده است.

این بدان معناست که احمدی ممکن است یک خبررسان داشته باشد (Ünver, 1983: 19).
باین حال، احمدی پس از مسلمان شدن حاکمان مغول، روایت خود را به طرز چشمگیری تغییر داد. در همان زمان، احمدی توانایی عملی چنگیز را تأیید کرد: او گفت که چنگیز خان توانا (کاردان) است و آداب رسوم و استراتژی جنگ را می‌داند. نگرش دوسویه احمدی نسبت به مغولان در شعر زیر به خوبی نشان داده می‌شود:

در مورد عدالت سلاطین مغول اکنون شرح آنچه بود بشنوید. آن‌ها به این واقعیت اشاره نکردند که چنگیز خان به وضوح به مردم ظلم کرد. مغولان به شریعت ظلم کردند / اما دستشان را به خون نکشیدند. ظلم و مصادره حلال برای مردم به عنوان نوعی عدالت قابل قبول است (Silay, 2004: 3). به گفته احمدی، گیخاتو خان، نخستین حاکم مغول که به اسلام گروید، برای عدالت حکومت کرد، سرزمین خود را آباد کرد و ظلم و ستم پدر بزرگش را منسوخ کرد. ارغونخان نیز برای عدالت خواهی ایستاد، استبداد را از سرزمین خود دور کرد و به جنگ مقدس (غزا) پرداخت.

غازان خان سخاوتمند و متعهد به دفاع از غزا بود. ابوسعید، آخرین فرمانروای سلسله ایلخانیان، به صوت جمال و کمال توصیف شده است. احمدی به این ترتیب فرمانروایان مغول را که به مذهب اسلام گرویده بودند بسیار تحسین کرد (Ahmedî, İskender-nâme, f. 62b-63a).

یازجی اوغلو در تواریخ آل سلجوق را در سال ۱۴۲۴، عمدتاً بر اساس آثار ابن بی بی، راوندی و رشیدالدین نوشته است. ابن بی بی، منبع اصلی یازجی اوغلو، اغلب از ویرانی‌های ناشی از سلسله ایلخانی، نه به صورت اتهامی، بلکه به صورت واقعی یاد می‌کند، ابن بی بی از قره مانی انتقاد کرد که به جای مخالفت با مغولان علیه سلجوقیان روم قیام کردند (ابن بی بی، ۱۹۵۷: ۶۱۶ و ۵۳۴ و ۵۱۵). او در اثر خود، فرمانروایان سلسله ایلخانی را به عنوان نوعی اربابان برتر توصیف می‌کند که در درگیری‌های اعضای خاندان سلجوقیان روم میانجی‌گری می‌کردند و به آن‌ها در سرکوب شورش‌ها کمک می‌کردند.

ابن بی بی نیز از خان‌های ایلخانی با القاب نیک یاد کرده (همان: ۶۷۴ و ۶۶۶ و ۶۵۷) و غازان خان را فرمانروای بزرگی با عنوان «پادشاه اسلام» می‌داند (این لقب اغلب توسط

رشیدالدین که در خدمت غازان‌خان و اولجایتو خان بود استفاده می‌شد) یازبجی اوغلو، هم از او الگو گرفت. باتوجه به این که جوینی که به‌عنوان مورخ و سیاست‌مدار در خدمت خاندان ایلخانیان بود، به ابن‌بی‌بی توصیه کرد که تاریخ خود را بنویسد، ابن‌بی‌بی نمی‌توانست ضد مغول باشد.

جوینی حتی هولاکو خان را ستود، با این که هرگز مسلمان نشد. بویل اشاره کرد که جوینی نگرش دوسوگرایانه‌ای علیه حاکمان ایلخانی داشت: او به‌طور کنایه‌ای مغولان را به ویرانی متهم می‌کرد، درحالی‌که از حاکمان مغول تمجید می‌کرد و سقوط خاندان عباسی را تقدیر الهی می‌دانست (Boyle, 1956: 95).

در اوایل قرن شانزدهم، ادريس بدلیسی توسط بایزید دوم مأموریت یافت تا تاریخ عثمانی را بنویسد. هشت بهشت^۱ او به خط زیبای فارسی نوشته شده بود و در میان ادیبان عثمانی از شهرت زیادی برخوردار بود. هشت بهشت، تاریخ امپراتوری عثمانی، شامل بخش کوتاهی از تاریخ مغولان و سلسله ایلخانیان است (Bitlîsî, 1655: f. 50a-51a). در این بخش، اگرچه خان‌های مغول به‌عنوان ستمگر و بت‌پرست توصیف می‌شدند، بدلیسی پس از احمدی، غازان‌خان را که مسلمان شده بود، ستود.

به ویژه از بناهای مذهبی به سفارش غازان‌خان (دوازده مدرسه، یک مسجد و یک مسجد بزرگ در تبریز ساخته شده بود) مدح شد. از آنجا که ستایش بناهای مذهبی که توسط فرمانروایان مغول ساخته شده بود، نقشی رایج در تاریخ‌نگاری ایرانی داشت، بدلیسی احتمالاً از این سنت پیروی می‌کرد. وی در واقع از تاریخ و صاف، جوینی و یزدی به‌عنوان منابع خود یاد کرده است (Lewis, 1962: 176). جالب اینجاست که مقامات عالی دربار عثمانی ستایش بدلیسی از حاکمان ایران را تقبیح کردند (Imazawa, 2005: 890)، اما او هرگز از ستایش خود در آثار بعدی دست برنداشت (هشت بهشت که در زمان سلیم اول نوشته شده است، این نگرش طرف‌دار مغول را تغییر نمی‌دهد).

تواریخ نیشانجی اثر نیشانجی، یک تاریخ مختصر جهانی که در اواسط قرن شانزدهم نوشته شده است، شامل فصل مستقلی برای سلسله‌های مغول نمی‌شود، اما این اثر در بخش کوتاهی به توضیح استعمارهای حاکمان ایلخانی می‌پردازد (Nişanc, 1279: 99). کوچوک نیشانجی نیز

۱. هشت بهشت ادريس بدلیسی از سایر منابع مهم تاریخ‌نگاری عثمانی، در شرح حال هشت تن از مورخان سلاطین عثمانی است که به زبان فارسی و به دستور سلطان بایزید ثانی تألیف شده است. مورخان پس از بدلیسی به تقلید از سبک هشت بهشت، روش تاریخ‌نگاری ایرانی را تا قرن هجدهم، به تاریخ‌نگاری عثمانی وارد کردند (دین‌پرست، ۱۳۸۹: ۳۱)

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ / ۲۷۳

نظر بدلیسی را در مورد مغولان داشت: او همان تعداد ساختمان‌های دستور‌غازان را برشمرده که در گزارش بدلیسی آمده است.

این مشخص است که وی به هشت بهشت اشاره کرده باشد، حتی اگر مستقیماً بدلیسی را ذکر نکرده باشد. با توجه به این که تواریخ‌نشانجی مورد توجه در میان ادیبان عثمانی بود (Abdülkadir, 1988: 175)، می‌توان گفت که ستایش پادشاهان مغول پس از تغییر دین، در گفتمان عمومی عثمانی با اسلوب بود. همراه ادوار لاری در تاریخ جهانی فارسی خود معتقد است که غازان خان دین را تقویت کرد (لاری، ۱۳۹۷: ۳۰۴). همان‌طور مصطفی عالی جنگیزخان را ستود، اگرچه چنگیز مسلمان نشده بود.

سه مورخ جهانی دیگر، زعیم، جنابی مصطفی افندی و ابوالعباس، مغول‌ها را بدون چنین ارزیابی‌هایی توصیف کردند. مورخان عثمانی در گزارش‌های خود درباره سلسله‌های مغول در تاریخ‌های جهانی / چند سلسله‌ای، عموماً با حاکمان مغول، به‌ویژه پس از پذیرش اسلام، محترمانه رفتار می‌کردند (Lane, 2003: 21). گویا دلیل روایات طرف‌دار مغول‌ها این است که نویسندگان عثمانی در تاریخ‌های جهانی / چند سلسله‌ای بر تاریخ‌نگاری ایرانی، مانند آثار جوینی، رشیدالدین، ابن‌بی‌بی و وصاف که آثار خود را در زمان سلسله‌های مغول نوشته‌اند، تکیه کرده‌اند.

این گرایش در تضاد با روایات ضد مغول در افسانه بنیاد دولت عثمانی است که قبلاً به آن پرداختیم. جالب توجه است که مورخان جهانی / چند سلسله مغول‌ها را در افسانه بنیاد دولت عثمانی به عنوان ویرانگر و دشمن توصیف کردند. این تناقض و ناهماهنگی بین دو روایت دست‌نخورده باقی مانده است.

۳. تنزل ستایش برای حاکمان مغول

همه مورخان جهانی یا چند سلسله‌ای در امپراتوری عثمانی تمجید مورخان ایرانی از حاکمان مغول را بدون تردید نپذیرفتند. در اینجا شایسته است مثالی از انوری که منتقد حاکمان مغول بود، مورد بحث قرار گیرد. انوری تاریخ جهانی ترکی خود را به‌عنوان دستورنامه در سال ۱۴۶۵ نوشت و آن را به وزیر اعظم محمود پاشا تقدیم کرد. او کار خود را عمدتاً براساس وقایع‌نگاری مختصر جهانی نظام التواریخ (نوشته شده در ۱۱۷۵) بیضاوی، مورخ دوره ایلخانیان، نوشت.

بخش مربوط به مغولان در نظام التواریخ شامل دوران حکومت هولاکوخان (حک ۱۲۶۵-۱۲۵۶) و اباق‌خان (ح. ۱۲۶۵-۱۲۸۱) است که بیضاوی به آن‌ها خدمت کرده بود. بیضاوی

آشکارا هر دو خان را به‌عنوان شجاع (دلیر) و زیرک (صاحب‌رأی) ستود و هرگز هولاکو را با سقوط خاندان عباسی تقبیح نکرد. او در گزارش خود از ویرانی خاندان عباسی، بدون هیچ اتهامی، به‌سادگی اشاره می‌کند که هولاکو خلیفه مستعصم را به‌طور واقعی اسیر کرده است (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

علی‌رغم استفاده گسترده انوری از *نظام التواریخ* به‌عنوان منبع اصلی خود، انوری مستقیماً ارزیابی بیضاوی از حاکمان مغول را نپذیرفت. بخش مربوط به مغول‌ها در دست‌ورنامه، دوره‌ای از چنگیزخان تا ابوسعید را پوشش می‌دهد و همچنین گزارشی از دوره تیمور را هم شامل می‌شود. او در این بخش، از هولاکو به‌عنوان «ملعون» یاد می‌کند که کلیشه‌ای منفی برای غیرمسلمانان است و مانند بیضاوی او را ستایش نمی‌کند. او همچنین تیمور را مقصر ویرانی‌های انجام‌شده در زمان حکومت او می‌داند (Emecen, 2001: 166; f. 58a-62a; 2003: Enverî).

۴. روابط مذهبی و تبارشناسی

الف. رابطه مذهبی

سنان ابوداود یکی از شش مجموعه حدیثی متعارف، شامل حدیث معروفی است: «تجدیدکننده دین» در پایان هر قرن بر ما ظاهر می‌شود (Bitlîsî, *Heşt Bihişt*, f. 46b). برخی از مورخان عثمانی تلاش کردند تا مشخص کنند چه کسی شایسته تجدید دین است (ابی‌داود، ۱۹۹۹: ۱۳۸). بدلیسی براساس این حدیث مدعی شد که عثمان غازی تجدیدکننده دین بوده است، زیرا در سال (۶۹۹ ق/ ۱۲۹۹ م) بر تخت سلطنت نشسته است، هرچند بدلیسی این سخن را با مغولان مرتبط نکرده است (Bitlîsî, *Heşt Bihişt*, f. 46b).

لطفی پاشا، مورخ و وزیر اعظم در زمان سلطنت سلطان سلیمان، تفسیر بیشتری از این حدیث ارائه کرد. لطفی در مقدمه کتاب *تواریخ العثمان*، تجدیدکنندگان دین را در هر قرن برشمرده است: خلیفه خاندان اموی، عمر (ر. ۷۲۰-۷۱۷) در قرن دوم، خلیفه خاندان عباسی، هارون الرشید (ح. ۸۰۹-۷۸۶)، در قرن سوم؛ خلیفه خاندان عباسی قادر (ح. ۱۰۳۱-۹۹۱) در قرن چهارم هجری قمری و سلسله سلجوقیان سلطان محمد (ح. ۱۱۱۷-۱۱۰۵) در قرن پنجم. پس از آن‌ها از غازان‌خان به‌عنوان تجدیدکننده دین در قرن هفتم یاد شده است (Lütfi, 2001: 147; Imber, 1987: 150).

«کسی که در قرن هفتم دین را تجدید کرد، شاه غازان‌خان، پسر آرگون‌خان، پسر هولاکو‌خان، پسر طلویی‌خان، پسر چنگیزخان از تبار چنگیز بود. غازان‌خان با ترک عقاید

اجدادش اسلام را پذیرفت و خورشید دین رسول استواری پیدا کرد. کلیساها و معابد زیادی از زمان ظهور جدش چنگیزخان تا زمان مسلمان شدن او [غازان] در مناطق مسلمان‌نشین ساخته شده بود. دستور داد این بناها را ویران کنند. مالیات‌هایی که توسط مغولان کافر و سایر انحرافات غیر اسلامی بر مسلمانان تحمیل شده بود، حذف شد. همه مسلمانانی که از غرب تا شرق زندگی می‌کردند، از تغییر دین غازان و رفع انحرافات غیر اسلامی توسط او خوشنود بودند» (ayni eser:147).

لطفی گزارش‌های خود را درباره تجدیدکننده هر قرن ادامه داد، ناگفته نماند که قرون ذکرشده لطفی دقیقاً با دوران زندگی مردان مذکور مطابقت نداشت. شاید برای لطفی مهم‌تر بود که فهرستی از تجدیدکننده‌ها را به جای حفظ دقت زمانی برشمرد. در واقع تجدیدکننده دین در قرن هفتم عثمان غازی بود. در قرن هشتم محمد دوم بود و سرانجام در قرن نهم سلیم اول بود که به‌عنوان پیروز در مقابل شاه اسماعیل نیز مورد ستایش قرار گرفت (بدیهی است که لطفی از این لفاظی برای رقابت با صفویان، مخالفان معاصر عثمانیان استفاده کرده است).

لطفی برای تقویت موقعیت عثمانی، غازان خان را از منظر دینی سلف حاکمان عثمانی می‌دانست. مفهوم «تجدیدکننده دین» در تاریخ‌نگاری عثمانی منحصر به فرد نبود: این اصطلاح در تاریخ‌نگاری سلسله‌های شیبانی، مغول و آق‌قویونلو نیز به کار می‌رفت. غازان خان نیز خود را «تجدیدکننده دین» نامید. این احتمال وجود دارد که ایده «شاه مجدد» در زمان سلسله‌های ایرانی-ترک ایجاد شده باشد (Fleischer, 1986:176). لطفی این مفهوم را که در سلسله‌های مسلمان رایج بود، در وقایع‌نگاری خود وارد کرد. اقتباس از این حدیث پس از لطفی ادامه یافت. مصطفی عالی، مورخ معروف اواخر قرن شانزدهم، روایت جالبی ارائه می‌دهد:

«عثمان غازی در سال (۶۵۴ / ۱۲۵۷-۱۲۵۶) در ناحیه روم به دنیا آمد و در سال ۷۰۰ در ۴۳ سالگی به سلطنت رسید، زیرا اکثر امپراتوران (پادشاهان) که از نوادگان ستودنی فاتحان جهان هستند، در پایان هر قرن بر تخت سلطنت نشسته‌اند؛ به‌عنوان مثال، مورخ میرخواند نوشت که چنگیزخان در سال (۱۲۰۳/۵۹۹-۱۲۰۲) به سلطنت رسید. به همین ترتیب، نشری، نویسنده جهان‌نما، مورخ روحی، به‌ویژه (کوچوک نیشانجی)، خواجه سعدالدین و سید لقمان، یکی از معاصران، همگی بر این امر اتفاق نظر داشتند که (تخت سلطنت عثمان) در سال (۶۹۹ / ۱۳۰۰-۱۲۹۹) اتفاق افتاد.

باین‌حال، طبق تحقیقات عالی، هر دوی آن‌ها در آغاز قرن اتفاق افتادند. در غیر این صورت با حدیث قدسی منافات دارد که می‌فرماید: «خداوند تجدیدکننده دین را به سوی امت

در پایان قرن‌ها می‌فرستد» (Âli, 1277: 25).

عالی گفت که بسیاری از مورخان عثمانی بر این باورند که پایه‌گذاری دولت عثمانی در ۶۹۹ هجری بوده است، اما به گفته وی این روایت اشتباه است، زیرا در حدیث ابوداود نوشته شده است که تجدیدکننده دین باید در اواخر قرن ظهور کند؛ بنابراین عثمان غازی باید در سال ۷۰۰ بر تخت می‌نشست. «عالی همچنین ادعا کرد که چنگیزخان باید در سال ۶۰۰ به‌عنوان تجدیدکننده دین بر تخت می‌نشست. عالی هم عثمان غازی و هم چنگیزخان را از منظر ارزش‌های اسلامی مورد توجه قرار داد.

شبانکاره‌ای، یکی از مورخان دوره ایلخانی، ادعا می‌کند که چنگیز مسلمان نیست، بلکه مورد برکت خداوند است (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۲۷). علی‌رغم این که این چنگیز هرگز به اسلام ایمان نیاورد. عالی همچنین چنگیزخان را از منظر دیگری ستود. او سه فاتح جهان، اسکندر، چنگیز و تیمور را به‌عنوان صاحب قرن یا ارباب پیوند مبارک شناخت. به گفته عالی، اگر سلیم یکم بیشتر عمر می‌کرد، صاحب قران هم می‌شد. این به این معنی است که عالی ادعا می‌کرد که حاکمان عثمانی با چنگیزخان هم‌تا نیستند (Âli, 1277: 17).

ب. رابطه تبارشناسی

ما فقط توانستیم شواهد ضعیفی از دلالت خویشاوندی عثمانی-مغول در افسانه بنیاد دولت عثمانی پیدا کنیم. چندین مورخ عثمانی از جمله «عاشق پاشازاده»، «حدیدی» و «کوچوک نیشانچی» نوشتند که سلیمان شاه با تاتارها و ترک‌ها به آناتولی مهاجرت کرد (Âşıkpaşazâde, 2013: f. 6a; Hadîdî, 1991: 23; Küçük Nişancı, 87).

این روایت نشان می‌دهد که عثمانیان اولیه با تاتارها رابطه نزدیک داشتند. در تواریخ جهانی عثمانی به رابطه خویشاوندی عثمانی و مغول با وضوح بیشتری اشاره شده است. سلسله عثمانی برخاسته از قبایل اوغوز است. همچنین در تاریخ‌نگاری ایرانی پس از مغول این باور وجود داشت که مغول‌ها نیز از دودمان اوغوز بودند. مورخان ایرانی مانند رشیدالدین کوشیدند نسب‌نامه چنگیزیان را به فرزندان اوغوزخان مرتبط کنند. یازیجی اوغلو، یکی از اولین مورخان عثمانی، از رشیدالدین پیروی کرد و تاریخ خود را به‌عنوان تاریخ سلسله‌های اوغوز نوشت. او شباهت مغول‌ها را به ترک‌ها توضیح داد:

ظاهر و زبان و گویش (مغول‌ها و ترک‌ها) شبیه به هم است، هرچند به دلیل آب‌وهوای محلی، ترکیب بدنی، شخصیت و ظاهر متفاوتی دارند؛ بنابراین گفته می‌شود که اوغوزها شبیه مغول‌های ترکستان بودند. گویش آن‌ها نیز شبیه گویش مغول‌ها بود. بعد از آمدن آن‌ها به ایران،

روم و شام، ظاهرشان چهره تاجیکی شد و زبانشان بسامد و لطافت پیدا کرد (Yazıcıoğlu, 1391:5).

اما پس از یازبجی اوغلو تا نیمه اول قرن شانزدهم، هیچ مورخ دیگری را پیدا نکردیم که ادعا کند مغول‌ها بخشی از قبیله اوغوز هستند. این وضعیت در نیمه دوم قرن شانزدهم تغییر کرد. برخی از تاریخ‌های جهانی که در این دوره نوشته شده آن را در کتاب خود آورده است. مغول‌ها را مانند سلسله عثمانی اوغوز می‌دانند. سه مورخ این خویشاوندی را ذکر کرده‌اند: لاری، زعیم و عالی (لاری، ۱۳۹۷: ۲۳۷؛ Âlî, 1990:43؛ Za'îm, 1382: f. 197a).

چرا این مورخان مغول‌ها را به عنوان قبایل اوغوز پذیرفته‌اند؟ فعلاً نمی‌توانیم شواهد عینی نشان دهیم، اما باز هم می‌توانیم برخی از تأثیرات تاریخ‌نگاری فارسی را پیشنهاد کنیم. مشهور است که بسیاری از تاریخ‌های ایرانی که ادعا می‌کردند مغول‌ها از قبیله اوغوز هستند، در نیمه دوم قرن شانزدهم به ترکی عثمانی ترجمه شد. به عنوان مثال، تاریخ‌گزیده معروف مستوفی، نگارستان غفاری، نظام‌التواریخ بیضاوی، و روضه‌الصفا از میرخواند به ترکی عثمانی ترجمه شدند. مورخان عثمانی در این دوره ممکن است بیشتر از تاریخ‌نگاری‌های دوره‌های پیشین در ترجمه تحت‌تأثیر چنین تاریخ‌نگاری فارسی قرار گیرند (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۳۸۲؛ Zeki Velidi Togan, 1962:62; Fuat Köprülü, 1943: 290).

مغول‌ها در شجره‌نامه عثمانی

برخی از مورخان عثمانی نه تنها مغول‌ها را همان قبیله عثمانی می‌دانستند، بلکه مستقیماً مغول‌ها را در شجره‌نامه عثمانی ادغام کردند. اولین منبع، کتاب شجره‌نامه سلسله عثمانی، سلسله‌نامه‌ای است (Flemming; 1988:130). در قدیمی‌ترین نسخه خطی این اثر که در دوره بایزید دوم نوشته شده است، خط نسب‌شناسی عثمانی پس از یافتن با هیچ شاخه دیگری تلاقی ندارد. در نسخه‌های خطی متأخر که پس از سلطنت سلیمان اول تألیف شده‌اند، خط عثمانی از ریشه دو شاخه‌ای از اوغوزخان می‌آید. یکی از این شاخه‌ها خط بالایی را که عثمانی‌ها را به هم وصل می‌کرد و دومی خط پایینی بود که مغول‌ها را به هم وصل می‌کرد (Anonymous, Silsile- (nâme, Ayasofya, no. 3259: f. 46).

نسخه‌های خطی نسخه مصور سلسله‌نامه نیز پرتره‌هایی از پیامبران و پادشاهان مشهور را در مدال‌های مینیاتوری ترسیم کرده‌اند که پس از سلطنت محمد سوم (ح ۱۶۰۳-۱۵۹۵) نوشته شده‌اند. در این نوع نام سلسله‌نامه، پرتره‌های فرمانروایان مغول بزرگ‌تر از شاهان سلسله‌های دیگر و به بزرگی پرتره‌های فرمانروایان عثمانی به تصویر کشیده می‌شد.

ظاهراً حاکمان مغول در سلسله‌نامه مصور عثمانی مورد احترام بودند. منبع دوم تا تاریخ جدید مرآت جهان عثمان بایورتلو در اواخر قرن شانزدهم نوشته شده است (Bayburtlu, 1961:30). این تاریخ‌نگاری شامل اطلاعاتی بسیار عجیب اما جالب در مورد موضوع ما بود.

این وقایع‌نگاری نشان می‌دهد که عثمانی‌ها از نظر نسب‌شناسی ارتباط نزدیکی با مغول‌ها داشتند. اطلاعات شجره‌نامه از نوح آغاز می‌شود. درحالی‌که در دوره‌های اولیه، سلسله سلجوقیان از سلسله عثمانی جدا می‌شود، در دوره‌های بعدی، سلسله‌های مغول و آق‌قویونلو به عثمانی‌ها مرتبط می‌شوند. این نویسنده معتقد بود که عثمانی‌ها بیشتر از سلجوقیان به مغول‌ها نزدیک هستند و این شجره‌نامه مغول محور ممکن است با نام‌های سلسله‌نامه‌ها هم‌خوانی داشته باشد (Bayburtlu, 1961:30; Uzunçarşılı, 1988:30)

نتیجه‌گیری

تحول تصویر مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی نشان‌دهنده تغییرات عمیق در شیوه روایت تاریخ توسط مورخان این امپراتوری است. در دوره‌های نخستین، به‌ویژه در روایت‌های مربوط به تأسیس دولت عثمانی، مغول‌ها به‌عنوان دشمنانی ویرانگر و تهدیدی برای مسلمانان و عثمانیان اولیه معرفی می‌شدند. این تصویر منفی تا حد زیادی تحت تأثیر خاطرات تلخ ناشی از سلطه ایلخانان مغول و فرمانداران محلی آن‌ها در آناتولی بود. عثمانیان که خود را وارث مشروع خلافت اسلامی می‌دانستند، در تلاش بودند تا مشروعیت تاریخی و مذهبی خود را تثبیت کنند و در این مسیر، مغولان را در موضعی منفی قرار می‌دادند. با این حال، از اواسط قرن شانزدهم، این نگرش در تاریخ‌نگاری عثمانی دستخوش تغییر شد. در این دوره، به‌ویژه با شدت گرفتن رقابت عثمانیان با صفویان، مورخان عثمانی تلاش کردند تا پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود را با دیگر قدرت‌های اسلامی و حکومت‌های پیشین منطقه بازتعریف کنند. این امر موجب شد که مغولان از جایگاه دشمنان ویرانگر به چهره‌هایی با نقش تاریخی مثبت‌تر تبدیل شوند. مورخان عثمانی، تحت تأثیر تاریخ‌نگاری فارسی که در دوران حکومت ایلخانان مغول و پس از آن رواج یافته بود، به تدریج برخی از پادشاهان مغول را نه تنها به‌عنوان فاتحان بلکه به‌عنوان «تجدیدکنندگان دین» معرفی کردند. در برخی متون، حتی مغولان در شجره‌نامه عثمانیان جای داده شدند تا از اعتبار و مشروعیت تاریخی آنان برای تقویت جایگاه سلسله عثمانی بهره‌برداری شود.

این تحول نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری در امپراتوری عثمانی تنها یک بازتاب بی‌طرفانه از

گذشته نبود، بلکه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به حکومت و هویت‌سازی برای امپراتوری به شمار می‌رفت. در این فرایند، تاریخ‌نگاری فارسی و سنت‌های فکری ایرانی نقش مهمی ایفا کردند. آثار تاریخی ایرانی که در دوره حکومت مغولان بر ایران نوشته شده بودند، اغلب تصویری مثبت از فرمانروایان مغول ارائه می‌دادند، به‌ویژه زمانی که آنان را به‌عنوان حامیان اسلام یا بازگرداندگان نظم معرفی می‌کردند. ترجمه و اقتباس این آثار به ترکی عثمانی، احتمالاً تأثیر عمیقی بر مورخان عثمانی در نیمه دوم قرن شانزدهم گذاشت و موجب شد که نگرش منفی اولیه نسبت به مغولان، به یک روایت ترکیبی و تطبیقی تبدیل شود. با این وجود، این تغییر نگرش با ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک همراه بود. مورخان عثمانی هرگز چنگیزخان و خاندانش را به‌طور مستقیم در تبار عثمانی‌ها قرار ندادند، زیرا چنین ادعایی می‌توانست با عقاید رایج زمانه و مشروعیت مذهبی و اجتماعی عثمانیان مغایرت داشته باشد. به‌عبارت دیگر، درحالی‌که روایت‌های تاریخی دستخوش تغییر شدند، برخی از خطوط قرمز ایدئولوژیک همچنان حفظ شد.

به‌طورکلی، تاریخ‌نگاری عثمانی از یک روایت تقابلی نسبت به مغول‌ها به‌سمت یک روایت ترکیبی و چندلایه حرکت کرد. این تغییر بازتابی از تحولات سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک درون امپراتوری عثمانی بود. از طریق بازتعریف نقش مغولان، عثمانیان توانستند گذشته خود را به‌گونه‌ای روایت کنند که هم استمرار مشروعیت تاریخی آن‌ها را تقویت کند و هم روابطشان با دیگر قدرت‌های منطقه‌ای، به‌ویژه ایران صفوی را بازتفسیر نماید. این روند نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری نه‌تنها یک ابزار ثبت گذشته، بلکه ابزاری فعال برای شکل‌دهی به هویت سیاسی و ایدئولوژیک حکومت‌ها بوده است.

منابع

- استرآبادی، عزیزبن اردشیر (۱۳۹۵) بزم و رزم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابن‌بی‌بی، الحسین‌بن محمد بهن علی‌الجعفری الرغدی (۱۹۵۷) *لاوامرالعلائیه فی الامورالعلائیه*، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی، آنکارا: چاپخانه انجمن تاریخ ترک.
- ابوداود، سلیمان‌بن‌اشعث (۱۹۹۹) سنن، محقق: احمد عبید دعاس، بیروت: دار ابن حزم.
- بیاتی، حسن‌بن‌محمود (۱۳۳۱) *جام‌جم آیین*، به تصحیح علی امیری، قدر مطبعه سی.
- بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر (۱۳۸۲) *نظام‌التواریخ*، تهران: دکتر محمود افشار.
- دین‌پرست، ولی (۱۳۸۹) «تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی دوره ایلخانان و تیموریان بر تاریخ‌نگاری عثمانی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۰(۶)، صص ۴۸-۲۷.

۲۸۰ / تحول تصویر مغول‌ها در تاریخ‌نگاری عثمانی؛ ... / محمدی و حسینی

لاری، مصلح‌الدین (۱۳۹۷) *مرآت‌الادار و مرقات‌الانخبار*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
مرتضوی، منوچهر (۱۳۹۱) *مسائل عصر ایلخانان*، با نظارت و تنظیم محمدعلی پرغو، تهران: انتشارات دانشگاه تبریز.

Ahmedî (2004), *İskender-nâme*, İsmail Ünver (ed.), Ankara: Türk Dil Kurumu.
Ali, Gelibolulu Mustafa Âlî (1997), *Künhü'l-Ahbâr*, 5 vols., Gelibolulu Kayseri Raşid Efendi Kütüphanesindeki 901 ve 920 Nolu nüshalara göre, 2 vols., Ahmet Uğur (ed.), Kayseri: Erciyes Üniversitesi Yayınları, İstanbul.



List of sources with English handwriting

- Abū Dāwūd, Soleymān b. Aš'at (1999). Ed. Ahmad Obayd Daas, Beirut: Dār İbn Hazm.
- Ahmedī (2004). İskender-nāme. Ed. İsmail Ünver. Ankara: Türk Dil Kurumu.
- Ali, Gelibolulu Mustafa Âlī (1997). Künhü'l-Ahbār. 2 vols. Ed. Ahmet Uğur. Kayseri: Erciyes Üniversitesi Yayınları.
- Âşıkpaşazāde (2013). Âşıkpaşazāde Tarihi [Osmanlı Tarihi (1285–1502)]. Ed. Necdet Öztürk. İstanbul: Bilge Kültür Sanat.
- Astarābādī, 'Azīz b. Ardashīr (1395/2016). Bazm o Razm, Tehran: Anjoman-e Āḡār va Mafāḡer-e Farhangī. [In Persian]
- Bayatī, Hasan b. Mahmūd (1331/1952). ĵām-e ĵam Āyīn, ed. Ali Amiri, Qadr Printing House. [In Persian]
- Bayburtlu Osmān (1961). Tevārīh-i Cedīd-i Mir'āt-ı Cihān. Ed. Nihal Atsız. İstanbul: Küçükaydın Matbaası.
- Bayzāvī, 'Abdollāh b. 'Omar (1382/2003). Neẓām ul-Tawārīḡ, Tehran: Dr. Maḡmūd Afšār Foundation. [In Persian]
- Boyle, John A. (1956). 'Translator's Introduction.' In The History of the World-Conqueror, vol. 1, trans. J. A. Boyle. Manchester: Manchester University Press.
- Dinparast, Valī (1389/2010). "The Effects of Iranian Historiography in Ilkhanian and Timurids Eras on Ottomans Historiography, Alzahra University, vol. 20, no. 6, pp. 27–48. DOI: 10.22051/hph.2014.840. [In Persian]
- Emecen, Feridun (2001). İlk Osmanlılar ve Batı Anadolu Beylikler Dünyası. İstanbul: Kitabevi.
- Enverī (2003). Fatih Devri Kaynaklarından Düstürnāme-i Enverī. Ed. Necdet Öztürk. İstanbul: Kitabevi.
- Fleischer, Cornell H. (1986). Bureaucrat and Intellectual in the Ottoman Empire: The Historian Mustafa Ālī (1541–1600). Princeton: Princeton University Press.
- Flemming, Barbara (1988). 'Political Genealogies in the Sixteenth Century.' Osmanlı Araştırmaları.
- Hadīdī (1991). Tevārīh-i Āl-i 'Osman. Ed. Necdet Öztürk. İstanbul: Marmara Üniversitesi Yayınları.
- İbn Bībī, al-Hosseīn b. Moḡammad b. 'Alī al-Ja'farī al-Roḡadī (1957). Lī-Awamer ul-'Alā'īya fī al-Omūr al-'Alā'īya, ed. Neĵati Lugal and Adnan Şadeq Arzi, Ankara: Türk Tarih Kurumu Printing House. [In Persian]
- İdris Bitlisī. Heşt Bihişt. Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi, Hazine 1655; Süleymaniye Kütüphanesi, Esad Efendi, no. 2199.
- Imber, Colin (1987). 'The Ottoman Dynastic Myth.' Turcica.
- Karamānī Mehmed Paşa. Tevārīhu's-selātīni'l-'Osmān. Süleymaniye Kütüphanesi, Ayasofya, no. 3204; Aşir Efendi, no. 234.
- Köprülü, Mehmet Fuat (1943). 'Osmanlı İmparatorluğu'nun Etnik Menşei Mes'eleleri.' Belleten 7/28.
- Lane, George (2003). Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran: A Persian Renaissance. London and New York: Routledge.
- Lārī, Moşleḡ al-Dīn (1397/2018). Mer'āt ul-Adār wa Mīrqāt ul-Aḡbār, Tehran: Pazhūheşkade-ye Tārīḡ-e Eslām. [In Persian]
- Lütfī Paşa (2001). Tevārīh-i Al-i Osman. Ed. Kayhan Atik. Ankara: Başbakanlık Basımevi.
- Mazawa, Koji (2005). 'İdris-i Bitlisī'nin Heşt Bihişt'inin İki Tıp Nüshası Üzerine Bir İnceleme.' Belleten.
- Melville, Charles (2001). 'From Adam to Abaqa: Qadi Baidawi's Rearrangement of History.' Studia Iranica 30 (1).
- Mortazavi, Manouchehr (1391/2012). Issues of the Ilkhanate Era, under the supervision and arrangement of Moḡammad-'Alī Pargo, Tehran: University of Tabriz Press. [In Persian]
- Oruç Beg. Oruç Beg Tarihi. Eds. Atsız Tezcan and Baki Tezcan. (2013). 'The Memory of the Mongols in Early Ottoman Historiography.' In Writing History at the Ottoman Court: Editing the Past, Fashioning the Future. Eds. H. Erdem Çıpa and Emine Fetvacı.

- Bloomington: Indiana University Press.
- Özcan, Abdülkadir (1988). 'Historiography in the Reign of Süleyman the Magnificent.' In *The Ottoman Empire in the Reign of Süleyman the Magnificent*, vol. 2. Ed. Tülay Duran. Ankara: Historical Research Foundation, Istanbul Research Center.
- Tâce'd-dîn İbrâhîm bin Hızır Ahmedî. *History of the Kings of the Ottoman Lineage and their Holy Rides against the Infidels*. Ed. Kemal Silay. Boston: The Department of Near Eastern Languages and Literatures, Harvard University.
- Togan, Zeki Velidi (1962). 'The Composition of the History of the Mongols by Rashîd al-dîn.' *Central Asiatic Journal* 7/1.
- Togan, Zeki Velidi (1981). *Umumî Türk Tarihi'ne Giriş*. Istanbul: Enderun Kitabevi.
- Ünver, İsmail (1983). 'Ağmedî ve İskender-nâmesi.' In *Ağmedî, İskender-nâme: İnceleme-Tıpkıbasım*. Ed. İsmail Ünver. Ankara: Türk Dil Kurumu.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı (1988). *Osmanlı Devletinin Saray Teşkilatı*. Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- Yazıcıoğlu 'Alî. *Ta'rîh-i Âl-i Selcûk*. Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi, Revan, no. 1391, 1390; Staatsbibliothek zu Berlin, Ms. or. quart. 1823.
- Za'îm. *Câmi'ü't-tevârîh*. Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi, Revan, no. 1382.



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



The Transformation of the Image of the Mongols in Ottoman Historiography: From Destructive Enemies to Political Legitimizers¹

Nasrin Mohammadi²
Asiye Hosseini³

Received: 2024/10/25
Accepted: 2025/03/13

Abstract

As one of the greatest imperial powers in history, the Mongols played a pivotal role in shaping the political, social, and cultural changes in the Middle East and Asia Minor. This article examines the way in which the Mongols were represented and interpreted in Ottoman historiography. In the founding legends of the Ottoman Empire, as well as in the works of historians of the Seljuks of Anatolia and the early Ottomans, the Mongols were predominantly depicted as destructive enemies. Nevertheless, in universal and multidynastic histories, the Mongol rulers were often portrayed in a positive light, celebrated as innovators of religion, and sometimes even integrated into the Ottoman genealogical tradition. This study seeks to address how and why Ottoman historians' perceptions of the Mongols evolved over time. It argues that this change resulted from a confluence of factors, in particular the confrontation with the Safavid state and the profound influence of Persian historiographical traditions, and that it was strategically employed as an instrument to legitimize the Ottoman dynasty. Using a historical-analytical approach, the authors emphasize the pivotal role of Persian historiography, especially the narratives of the Seljuqs of Rum and the Mongol Ilkhanids, in shaping the intellectual and cultural foundations of the Ottoman world. The article further underscores the contributions of Iranian literati and intellectuals, who transmitted their ideological models into Ottoman historiography and played an essential role in the cultural and political formation of the Ottoman Empire. Ultimately, the findings reveal that the Ottoman engagement with the Mongol heritage and Persian historiographical models exerted a profound influence on the evolution of Ottoman political legitimacy and state structure.

Keywords: Mongols, Ottoman historiography, Seljuks of Rum, Mongol Ilkhanids, Persian historiography, Ottoman Empire, Political legitimacy.

1. DOI: 10.22051/hph.2025.48390.1754

2. PhD Candidate, Islamic History, Faculty of Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran
(Corresponding Author): n.mohammadi1993@ut.ac.ir

3. PhD Graduate, History of the Islamic Revolution, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran:
Asiye.hosseini@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507